

فرهنگ؛ زبان جامعه

روژیا یکتا



انسان از بدو تولد همواره به عنوان موجودی بی نظیر با نظریات و عقاید شخصی، سلیقه‌ها و عادات خاص مورد توجه بوده است. اما؛ انسان‌ها گذشته از خصوصیات خاص فردی، احساسات، عقاید و عادات مشابهی دارند که کمتر به آن توجه می‌شود. این مجموعه تشکیل دهنده فرهنگ جوامع انسانی می‌باشد و این پدیده فرهنگ آن چنان نزد انسان‌ها بدیهی است که به طور معمول در باره‌ی آن به تفکر نمی‌پردازند، زیرا آن را بخشی از وجود خود می‌دانند. اما زمانی که افراد شاهد احساسات، عقاید و سایر عادات مردم در ناحیه یا منطقه‌ای دیگر باشند، قطعاً در مورد فرهنگ و اینکه چگونه خود تابع عقاید و آداب و رسوم خاصی قرار گرفته‌اند و در این خصوص یا سایر افراد جامعه شریک هستند، به تفکر می‌پردازند. به طور مثال، ما هیچ‌گاه به خوردن گوشت سگ فکر نمی‌کردیم اگر نمی‌دانستیم در مناطقی از دنیا این کار صورت می‌گیرد.

به طور کلی می‌توان فرهنگ را مجموعه‌ای از قوانین یا استانداردهایی دانست که وقتی اعضای یک جامعه به آنها عمل می‌کنند باعث به‌وجود آمدن رفتاری می‌شود که در یک محدوده خاص قرار می‌گیرد و در نتیجه از طرف کلیه اعضا مناسب و قابل شناخت است.

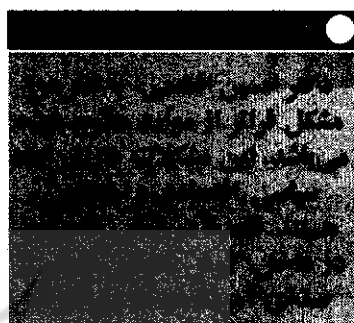
بنابراین، فرهنگ به جنبه‌های بی‌شماری از زندگی توجه می‌کند که وجود خصوصیات گوناگون آن قابل تأمل است.

اما در این بین شاخصه "عام بودن فرهنگ" یا "فرهنگ مشترک" به قدری حساسیت‌برانگیز است که همواره مورد توجه تحلیل‌گران و نظریه‌پردازان قرار داشته و با وجود آنکه ارائه تعریف بارزی برای فرهنگ عامه به‌راحتی امکان‌پذیر نیست این امر منکر حایز اهمیت بودن آن نیست. این خصوصیت از فرهنگ ترکیبی از عناصر گوناگون در جامعه است که در برگیرنده هنجارها، ارزش‌ها و نظام‌های شخصیتی است که توسط اعضای جامعه درونی می‌شود. همچنین وجودی جداگانه به شکل ذخیره اجتماعی در میزان آگاهی افکار دارد.

در این خصوص باید اضافه کرد که اگر در سطح جامعه فقط یک شخص فکر کند و یا کار خاصی انجام دهنده آن فکر یا عمل، نماینده عادت شخصی است نه انگاره فرهنگ. اما تفکر یا عمل هنگامی فرهنگی است که به طور مشترک در برخی از جمعیت‌ها یا گروه‌ها وجود داشته باشد. حتی اگر جامعه

فاقد عقیده یا رفتاری مشترک است، اما تصور مناسب بودن آن رفتار در ذهن مردم موجود باشد. در آن صورت این تصویر فرهنگی است. برای شفاف شدن این مفهوم می توان به اعتراضات مردمی در موارد متفاوت اشاره کرد.

اما نکته‌ی حایز اهمیت آن است که، جامعه اتحادیه‌ای از افراد است که هر کدام از آنها نیازها و تمایلات خاص خود را دارند. این جامعه، در صورتی پیروز می شود و می تواند بقا یابد که در متعادل کردن تمایلات فردی از یک سو و تقاضای خود به عنوان کل از سوی دیگر، موفق باشد. بی تردید، برای به تعادل رسیدن و ایجاد پیوستگی در استانداردهای فرهنگی باید افراد، از جامعه پاداش دریافت کنند و این پاداش در حقیقت چیزی جز قبول اجتماعی نیست. بنابراین فرهنگ دارای تعادلی هر چند که میان نیازهای فرد و جامعه است. اگر نیازهای جامعه بر نیازهای فرد ارجحیت داشته باشد در آن صورت فشار



زیادی بر افراد وارد می شود و نتیجه آن به بروز فعالیت‌های ضد اجتماعی چون جنایت، اعتیاد، از خود بیگانگی و جنون می انجامد و اگر این مسئله استمرار یابد، شکست فرهنگی و تغییرات سخت و شدید را به همراه خواهد داشت و جالب تر آن است که بدنامی اغلب حرکات

زندگی در همین موقعیت رشد می یابند. این نوع حرکات‌ها در حقیقت کوشش برای ساختن فرهنگی است که بیشتر تمایلات فردی را ارضا کند و در صورت عکس، جامعه موجب بروز آشفتگی در مسیری دیگر می شود که در این حالت حفظ هماهنگی یک جامعه‌ی بزرگ با توجه به پیچیدگی‌های فرهنگی امری غیرممکن است. زیرا در فرهنگی که دشمنی، تهاجم و سوءظن مورد تشویق قرار گیرد، افراد بردبار و قابل اعتماد بیمار تلقی می شوند. همچنین این جامعه است که خود رفتارهایش را تعیین می کند.

آنچه در جامعه‌ی امروز ما به طور جدی باید مورد توجه قرار گیرد، اثر محیط روی فرهنگ می باشد. به وضوح این روزها حرکات بدنی پیام‌رسان را مشاهده می کنیم که گهگاه منجر به حرکات‌های توده‌وار می شود. این حرکات‌ها را اغلب به برنامه‌های بیش از حد عامیانه نسبت داده‌اند که بنا به ادعای مفسران نماینده‌ی خواست‌های معترضین می باشد.

در واقع در این حرکات‌ها "مردم" مقوله‌ای است که بنا به نیاز شکل می گیرند و مبدل به ابزار می گردند که مهم‌ترین جنبه در این بین تعداد آنها است. همچنین این رفتارها زمانی رخ می دهد که مردم پر شمار و در اکثریت قرار داشته باشند. در نتیجه این موضوع استفاده‌ی عملی دارد آنها پر شمارند و به همین دلیل مشروعیت بیشتری به کسانی می دهند که به نامشان سخن می گویند و پایگاه اجتماعی پر قدرتی دارند در این بین اگر کسی به طور کامل حمایت آنها را جلب کند از چنان توان خردکننده‌ای برخوردار می شود که هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر آن را نخواهد داشت. در لفاظی‌های صاحبان این حرکات‌ها اغلب از زبان مردم استفاده می شود؛ نه به این دلیل که بیانگر

اعتقادی دموکراتیک به حاکمیت توده‌هاست بلکه از آن جهت که "مردم" ساکنان کانون آرمانی هستند که این اساساً همان اندیشه‌ای است که می کوشند به آن دامن بزنند.

البته گاهی هم از جنبه وسوسه‌انگیز درونی‌گرایی این کانون آرمانی بر حسب ناسیونالیسم پیش می آیند که این دو مقوله نه تنها مفاهیمی مجزا بلکه پیامدهای بسیار متفاوتی با یکدیگر دارند.

عبارات خانه و کانون خانوادگی آوایی پرطنین دارد و قدرت این نمادها بیانگر ستایش از سوی "مردم" است که در نگاه آنها عادی به شمار می آیند که به طور حتم برای جلب حمایت مردم توسل به چنین پایگاه اجتماعی بسیار سودمند است.

از سویی این حرکات‌ها در شکل سیاسی آن معمولاً پدیده‌ای کوتاه مدت است زیرا مسایل پیچیده‌ای به بار می آید که به محدودیت آن می انجامد. اما عمیقاً نیاز به رهبر، آن هم از نوع کاریزماتیک حس می شود تا جایی که کل حرکت به آن وابسته است.

همچنین این حرکات‌ها زمانی شکل می گیرد که احساس سرخوردگی، وقوع بحران و فروپاشی اخلاقی بر طرفداران آن چیره می شود به این معنا که به طور معمول تحت عنوان تدبیری موقت مشروعیت می یابند.

شروع این جنبش در تاریخ هر کشوری در اثر نومییدی از نهادهای اقتصادی و سیاسی رخ داده است که نتایج آن در هیچ منطقه یا مقطعی خوشایند دولتمردان نبوده است.

رفتارهای سیاسی و کنترل اجتماعی

سیاست قسمتی از فعالیت‌های اجتماعی است که جامعه را مدیریت می کند و هدف آن هدایت جامعه است به همین دلیل از تمام عواملی که بر زندگی اجتماعی اثر می گذارد تأثیر می پذیرد. در واقع سیاست به معنی توزیع عادلانه ثروت، نه صرفاً مادی در داخل کشور است.

در سیاست همواره فرهنگ با تأکید بر جنبه‌های خاصی از آن مثل خلق و خوی ملی و آداب و رسوم اقوام و مردم کشورهای مختلف مورد توجه بوده است. عبارت "فرهنگ‌زدایی" که استعمارگران در مورد زودن آداب و رسوم ملل استعمار شده به کار می برند، خود نشانگر توجه سیاستمداران به عامل فرهنگ و تأثیر آن بر سلطه سیاسی بوده است.

مارکس و ماکس وبر هر دو بر این باورند که قدرت فرهنگ‌های مختلفی که در رقابت با یکدیگر قرار می گیرند تابع مستقیمی از قدرت اجتماعی گروه‌هایی است که حامی یا حامل این فرهنگ‌ها هستند.

در آموزه‌های مارکس، فرهنگ بازتابی از شرایط اجتماعی است و فرهنگ مسلط چیزی جز ارزش‌ها و باورهای همان طبقه مسلط نیست. همچنین از نظر پارسونز سیستم از طریق سیاستمداران که خود دست پرورده نظام فرهنگی جامعه هستند از طریق نهادهای فرهنگی تحت تأثیر قرار می گیرند. اما زیر سیستم سیاسی نیز از طریق سیاست‌های فرهنگی، نظارت بر مراجع فرهنگ‌ساز و فرهنگ پرورده به ویژه مطبوعات و رسانه‌ها و بالاخره کالاهای فرهنگی زیر سیستم فرهنگی را تحت تأثیر قرار می دهد که البته این بخش



ریشه‌یابی و هم به لحاظ عناصر متشکله اقتصاد و زندگی مادی، اقتصاد بخشی از فرهنگ است. به عبارتی فرهنگ بدون پایه‌های مادی اساساً بدون معنا می‌باشند. وی در ارتباط با فرهنگ‌سازی اقتصادی در ایران می‌افزاید: "اقتصاد بهنجار با جامعه نابهنجار، فرهنگ نابهنجار را می‌سازد. در نمایش‌های تلویزیونی ما هر روز شاهدیم که وقتی در ارتباط با مواد مخدر پند می‌دهند، آن چنان خود از این

ناهنجاری رنج می‌برند که نمایشنامه مبلغ مواد مخدر می‌شود. اما رشد اقتصادی، کنترل تورم، ایجاد شغل همراه با عدالت اجتماعی رفتارهای فرهنگی جدید مبتنی بر آرامش، احترام به حقوق دیگران را به وجود می‌آورد. در حالی که تورم سالیان سال است که ادامه دارد، خانواده‌ها به سمت خرید کالاهایی سوق یافته‌اند که روزی گران خواهند شد. در واقع یک منش توری می‌جا افتاده است. بنابراین اقتصاد نابهنجار انسان‌ها را دچار منش توری می‌کند."

سیمور مارتین لیپست بین توسعه اقتصادی و رقابت‌های سیاسی رابطه مستقیمی برقرار می‌کند. رقابت سیاسی از نظر لیپست یکی از عناصر اصلی بازی دموکراسی است که در نبود رفاه اقتصاد به میزان زیادی کاهش می‌یابد. از طرف دیگر بین عدالت اجتماعی و مساوات اقتصادی از یک سو و ثبات سیاسی از سوی دیگر به رابطه‌ای مستقیم اشاره می‌کند. در کشورهای که شکاف بین فقیر و غنی زیاد است خشونت‌های سیاسی گاه به حدی می‌رسد که باعث ایجاد زحمت در حکومت می‌شود.

بدون شک رکود اقتصادی حتی بر زندگی شخصی افراد اثرات زیادی برجای خواهد گذاشت.

آمار خودکشی، طلاق و درگیری‌های خانوادگی نیز در زمان رکود اقتصادی و افزایش شمار بیکاران افزایش پیدا می‌کند. جنبش‌های چدایی طلبانه اغلب در زمان بحران تشدید می‌شود و در این میان غالباً احزاب افراطی سربازان خود را از میان انبوه بیکاران انتخاب می‌کنند.

بی‌شک سیاست‌های اقتصادی در وضعیت نیروهای اجتماعی و سیاسی، جایگاهی قدرت، تحکیم و تزلزل موقعیت یک حکومت تأثیرات قطعی در بر دارد که پیش‌بینی آن کار بسیار دشوار است و اساساً در دوران رونق اقتصادی هیچ گوشی بدهکار شعارهای افراطی نیست و هر کس به کار خود مشغول است. باید توجه کرد که دوران ارتباط دادن بین این معضلات و استعمارگر به سر آمده و باید برای بهبود شرایط راهی نو یافت.

دکتر رییس دانا ابراز می‌کند: "عوامانه فکر کردن حتی در بین قشر

به طور مفصل و جداگانه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

از طرفی می‌دانیم که مفهوم کلیدی سیاست، قدرت است که در واقع توانایی وادار کردن دیگران برای انجام اموری است که صاحبانش خواهان آن هستند. این امر زمانی به تحقق می‌پیوندد که قدرت دارای مشروعیت باشد. مشروعیت سیاسی عبارت است از پذیرش قلبی دولت حاکمان و نظام سیاسی که با ارزشها و باورهای عمومی جامعه همسو باشد در این صورت است که گروه وسیعی از افراد جامعه سلطه سیاسی موجود را می‌پذیرند و از آن اطاعت می‌کنند و حاکمان نیز از حمایت طیف وسیعی از جامعه برخوردار می‌شوند. در مشروعیت سیاسی بحث حقانیت مطرح نیست؛ هر فرد یا گروهی که بتواند مردم را جذب کند و نظر آنها را با خود موافق سازد به آن دست یافته است. در این ارتباط ماکس وبر مشروعیت سیاسی را به سه شاخه زیر تقسیم می‌کند: رسمی یا قانونی، که به هر مدیری تعلق می‌گیرد، البته در این مورد، قانون اساسی مشروعیت را به آنها می‌بخشد.

بنتی، این مشروعیت قانونی نیست اما سلطه در اینجا بر پایه احترام استوار است دارنده قدرت در اینجا فقط انسانی برتر تلقی نمی‌شود بلکه مولی هم هست که به طور معمول نهادهای مذهبی دارای این نوع از مشروعیت می‌باشند که در کشور ما این دو در هم تنیده شده‌اند.

آخرین نوع کاریزما یا فره می‌باشد که یک ویژگی فردی است. به طوری که تمام پیامبران از این شخصیت بهره می‌برند. اما گاهی ممکن است یک چهره‌غوفاگر همان مقام کاریزمایی را احراز کند که قهرمانان به دست آورده‌اند. علاوه بر این وبر برای افراد کاریزما مشخصات زیر را در نظر می‌گیرد: هر گونه بی‌احترامی به شخص کاریزما با واکنش مردم روبه‌رو می‌شود، افراد تعیین شده بدون در نظر گرفتن تخصص یا اشاره او می‌آیند و می‌روند، قدرت کاریزما با اقتصاد بیگانه است و به فضایل اخلاقی بها می‌دهد، کاریزم قدرت انقلابی است که با سنت پیوند دارد اما این قدرت اگر با تأخیر توفیق روبه‌رو شود یا رهبران پس از او چنین مشروعیتی را دارا نباشند ولو اینکه در مدت کوتاهی آن را کسب کنند در معرض زوال قرار خواهند گرفت و این فرآیند قطعاً بدون نزاع و کشمکش نخواهد بود.

نباید فراموش کرد در چنین شرایطی اگر مردم به نشانه اعتراض به خیابان آیند به دلیل پذیرش کارکرد سیاسی بودن گروه یا حزب خاصی نیست بلکه به این علت است که عموماً با ناکامی در وعده‌های داده شده مواجه گردیده‌اند و همین امر به طور طبیعی در خیلی از جوامع منجر به از بین رفتن مشروعیت نظام شده است.

تأثیر پیشرفت‌های اقتصادی بر فرهنگ عامه

بی‌تردید عوامل اقتصادی در جهت شکل‌گیری فرهنگ اثرات فراوانی را به دنبال دارد. در همین ارتباط دکتر فریبرز رییس دانا، اقتصاددان می‌گوید: "عوامل اقتصادی بخشی از فرهنگ عامه است. فرهنگ پایه‌های عمده‌اش را براساس میانی مادی و اقتصادی بنا می‌نهد گرچه فرهنگ‌ها بدون میانی اقتصادی خودشان را از دوره‌های بسیار کهن تاریخی به دوره امروز و آینده کشانده و می‌کشاند ولی وقتی به طور اساسی بررسی کنیم هم به لحاظ

مناسب با روحیه و خواست تماشاچیان انتخاب می‌شود. تماشاچیان هم پیش‌ذهنی خاصی ندارند یا ذهن آنها در پرتو شعارها و تبلیغات همان رسانه‌ها شکل می‌گیرد و تا حد زیادی تحت تأثیر بازیگران قرار دارد. بازیگران هزینه‌های نمایش را از طریق پرداخت ورودی برعهده دارند و در برابر نقشی که ایفا می‌کنند، دستمزد دریافت می‌کنند. برنده اصلی هر گرداننده صحنه، کارگردان است که پشت صحنه پنهان مانده و سود نمایش را به جیب می‌زند. در این میان سیاست پیش از پیش حالت نمایش یک نفره را به خود می‌گیرد. مثالی که برای تشریح تلویزیون در کسب قدرت می‌توان ذکر کرد، روی کار آمدن برلوسکونی در ایتالیا است. در زمانی که احزاب سیاسی اعتبار خود را از دست داده بودند، یک حزب جدید شکل گرفت و با استفاده از روزنامه‌های وابسته به رهبر حزب و دو کانال تلویزیون خصوصی، پس از دو ماه تبلیغات، در انتخابات سال ۱۹۹۴ اکثریت کرسی‌های مجلس را به دست آورد.

دکتر افخمی در این زمینه و ارتباط آن با شناخت صحیح از فرهنگ عامه می‌گوید: "ما به درستی فرهنگ عامه را نمی‌شناسیم. این ابزاری است که در اختیار قدرت‌مداران قرار دارد که با زور آزمایی‌های سیاسی پیوند خورده است. زیرا این ویژگی فرهنگ توانایی را دارد که روزی آنها را به زمین بکوبد. نباید دور از نظر داشت که وجود عدم صداقت در رسانه‌های داخلی، رسانه‌های برون‌مرزی را دایه‌ای مهربانتر از مادر کرده است. در این حالت غالباً باورها پی‌ریزی می‌شود و اندیشه نخبگان هم از آن بی‌تأثیر نخواهند ماند. به طوری که اخوان ثالث در یکی از شعرهای خود می‌گوید: "نادری پیدا نخواهد شد کاشکی اسکندری پیدا شود."

وی می‌افزاید: "به نظر من مشکل فراتر از موارد مطرح شده می‌باشد. این مشکلات دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هستند. قاعدتاً در زمانی که مردم در داخل، گوش شنوایی نیابند از صدای آمریکا سر در می‌آورند و نشان دادن بغض مردم با موارد گوناگون مثل بوق اتومبیل طبیعی به نظر می‌آید. رسانه‌های داخلی در حوزه فرهنگ عامه اطلاعات نمی‌دهند و جایی که به اطلاعات‌دهی می‌پردازند، عامه‌گرایی است که دیگر فرهنگ عامه نیست."

متأسفانه، امروز شاهد به ابتذال کشاندن فرهنگ عامه از طریق تلویزیون می‌باشیم. سریال‌های تلویزیونی به وضوح از بدترین زبان‌ها استفاده می‌کنند تا مردم را بخندانند و غافل از این امر هستند که این زبان، زبان ابلهانه است و مکان آن در حوزه خشونت می‌باشد.

پرداختن به اهمیت فرهنگ عامه و عوامل موثر بر آن نیاز به فرصتی بیش از این دارد. اما شایان ذکر است آنچه که در بسیاری از کشورها در عصر حاضر گاهی منجر به شورش و طغیان‌های داخلی گردیده، بی‌توجهی به این قسم از فرهنگ بوده است که به دنبال آن تغییرات سریع فرهنگی رخ خواهد داد. در این مقطع به طور حتم مقاومت در برابر این دگرگونی‌ها نه تنها بی‌ثمر است، بلکه بر سرعت آن می‌افزاید.

منابع:

- ۱- انسان‌شناسی عمومی (دکتر اصغر عسکری خاتکله - دکتر محمد شریف کمالی)
- ۲- جامعه‌شناسی سیاسی (احمد نقیب‌زاده)
- ۳- پوپولیزم (ترجمه: حسن مرتضوی)

روشنفکر ما رو به تزیید گذاشته و در واقع این عملکرد دولت‌ها است که در خیلی از مواقع برای رشد کمپنیزم فرصت فراهم می‌کنند. اینان در جایگاه‌های مختلف اجتماعی قرار می‌گیرند که در این وضعیت اراذل و اوباش فرهنگی شروع به تخم‌ریزی می‌کنند ولی نباید اشتباه کرد و آن را به استعمار نسبت داد البته از آثار آن، آسیب فرهنگی می‌باشد ولی در فرهنگ غرب چهره‌های ارزشمندی مانند بتهوون، ایشتن و کارل مارکس است که به سادگی نمی‌توان اینها را نادیده انگاشت. حتی استعمار گاهی اوقات موجب بالندگی فرهنگی هم شده است. به هیچ عنوان قصد ندارم بگویم که استعمار خوب یا بد می‌باشد ولی استعمار هر جا که رفته با فرهنگ خود قدم گزاشده و این فرهنگ لزوماً از همه جهت مطرود نبوده است."

رسانه‌های جمعی

رسانه‌های جمعی در عین آنکه خود بیانگر افکار عمومی هستند می‌توانند موجب ساخت و محرک آن نیز باشند. در اینجا است که رسانه‌های جمعی به عنوان مهم‌ترین عامل تبلیغات از یکسو و مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر افکار عمومی از سوی دیگر، در جهان امروز از اهمیت و قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردارند و هیچ بازیگر سیاسی نمی‌تواند نسبت به آنها بی‌تفاوت باشد.

دکتر حسین افخمی، استاد دانشگاه می‌گوید: "هر طبقه‌ای در جامعه فرهنگ عامه خود را دارد اما اشاعه فرهنگ از طریق رسانه‌ها این مشکل را ایجاد می‌کند که آیا فرهنگ ارایه‌شده به طبقه خاص اگر بر عامه مردم تحمیل شده به آن طبقه تعلق دارد؟ البته این مسئله فی‌الفسه مهم نیست اما طی دو دهه گذشته ما شاهد آن هستیم که در بسیاری از انتخابات برای ترویج ایده‌هایشان از فرهنگ عامه استفاده می‌کنند و همین مسئله در سطح ملی و فراملی از رسانه‌ها مطرح می‌شود. امروز به دلیل اینکه هموطنانمان در خارج از کشور یک پیوند آرگانیک با مردم در داخل کشور پیدا کرده‌اند، حرف‌های آنان، صحبت‌های ایشان شده است و این شکل گاه رنگ اجتماعی و گاه رنگ سیاسی می‌گیرد. حتی در مواقعی مبدل به ابزار سیاسی در داخل و سطح بین‌المللی می‌شود و در این میان، آنچه باید مدنظر قرار گیرد این می‌باشد که تأثیرپذیری فرهنگی، خیلی آسان است."

هر یک از انواع رسانه‌ها ساختار و کار خاصی دارند اما در یک نکته مشترکند و آن این است که مخاطب آنها همگان و افکار عمومی است. روزنامه‌ها بیشتر طیف روشنفکر و باسواد جامعه را مخاطب قرار می‌دهند در حالی که تلویزیون آحاد مردم را هدف قرار می‌دهد، به همین دلیل نقش تلویزیون خطرناکتر و گسترده‌تر است.

رژه ژرار شوارتزبرگ در کتاب "حکومت نمایشی: نظام ستاره‌ای در سیاست" نقش تعیین‌کننده‌ای برای رسانه‌ها به ویژه تلویزیون قایل می‌شود و معتقد است تلویزیون تشکل‌های کلاسیک واسط را در زندگی سیاسی از کار می‌اندازد و رابطه مستقیمی بین چهره‌های سیاسی و مردم برقرار می‌کنند. در این فرآیند صحنه سیاست به صحنه نمایش تبدیل می‌شود و در آن سه عنصر (بازیگران نقش اول، تماشاچیان و کارگردان) در کنش متقابل قرار می‌گیرند. بازیگران نقشی را بازی می‌کنند که کارگردانان تعیین می‌کنند و این نقش